



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ (۱۳) إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)﴾

مقصود از آفرینش نظام مادی از آب و گاز

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، چون سوره مبارکه «فصلت» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوره مکی اصول دین؛ یعنی توحید، وحی و نبوت و همچنین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است؛ لذا مسئله توحید، وحی و نبوت و همچنین بخش معاد به صورت مبسوطی که با این سوره مناسب باشد مطرح شد. در جریان آفرینش عالم و

نظم عالم آن بخش‌هایی که مربوط به ارواح مجرد است را جداگانه بحث می‌کند که فرشتگان و امثال آنها در آن مرحله قرار می‌گیرند؛ اما آنچه مربوط به نظام مادی است، فرمود خدا اول «آب» را خلق کرد که ﴿مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ بعد برابر روایاتی که در ذیل آیه سوره مبارکه «انبیاء» آمده است و بخشی از آن روایات در ذیل سوره «فصلت» هم آمد، باد را خلق کرد که در اثر وزش باد، «زَبَدٌ»^۲ و کف و روی‌آمدی برای آب پیدا شد که کم‌کم به صورت گاز درآمد و این گاز مشترك بین زمین و آسمان بود.

تبیین بسته بودن آسمان و زمین و باز شدن آن

اینها «فَتَقَّ» بود، بعد خدا «رَتَّقَ» کرد.^۳ در سوره مبارکه «انبیاء» آیه سی فرمود آسمان و زمین بسته بودند که ما باز کردیم: ﴿وَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا﴾^۴ اول به صورت يك ماده بسته بود. در ذیل همان آیه سی سوره مبارکه «انبیاء»، چه اینکه در ذیل همین آیه سوره مبارکه «فصلت» این روایت هست که از وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند، آسمان و زمین بسته بود یعنی چه؟ فرمود این‌طور نبود که اینها دو موجود بودند و به هم بسته بودند، بلکه چیزی از آسمان به نام باران نازل نمی‌شد و چیزی از زمین به عنوان گیاه روئیده نمی‌شد؛ این بسته بودن آسمان و زمین به این معناست. این روایت در جای خودش حق و صدق است که با آیات دیگر باید هماهنگ شود؛ ولی باران از آسمان نازل نمی‌شود، از همین فضا نازل می‌شود! باران از این «سماوات سبع» و «راه شیری» و «شمس» و «قمر» و مانند اینها نازل نمی‌شود، این از آن‌جا نیست؛ باران از همین چند متری

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۲. المحيط فی اللغة، ج ۹، ص ۳۲؛ «و الزَّبَدُ: لُغَابُ الْبَعِيرِ وَ رُغْوَةُ اللَّيْنِ، زَبَدٌ اللَّيْنُ».

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰؛ «... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): يَا أَبَتِشْ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ الْمَاءُ عَلَى الْهَوَاءِ وَ الْهَوَاءُ لَا يُخَذُّ وَ لَمْ يَكُنْ يُؤْتَمَرُ خَلْقُ غَيْرِهِمَا وَ الْمَاءُ يُؤْتَمَرُ عَذْبٌ قَرَأْتُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ أَمَرَ الرِّيحَ فَضَرَبَتْ الْمَاءَ حَتَّى صَارَ مَوْجًا ثُمَّ أُنْزِلَ فَصَارَ زَبَدًا وَاحِدًا فَجَمَعَهُ فِي مَوْضِعٍ أُنِيتَ ثُمَّ جَعَلَهُ جَبَلًا مِنْ زَبَدٍ ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾ ثُمَّ مَكَتَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا شَاءَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاءَ أَمَرَ الرِّيحَ فَضَرَبَتْ الْبُحُورَ حَتَّى أَزْبَدَتْ بِهَا فَخَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْجِ وَ الزَّبَدِ مِنْ وَسْطِهِ دُخَانٌ سَاطِعٌ مِنْ غَيْرِ نَارٍ فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاءَ وَ جَعَلَ فِيهَا الْبُرُوجَ وَ النَّجُومَ وَ مَنَازِلَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ أَجْرَاهَا فِي الْقَلْبِ وَ كَانَتْ السَّمَاءُ خَضْرَاءَ عَلَى لَوْنِ الْمَاءِ الْأَخْضَرِ وَ كَانَتْ الْأَرْضُ غُبْرَاءَ عَلَى لَوْنِ الْمَاءِ الْعَذْبِ وَ كَانَتْ مَرْتَوْعَتَيْنِ لَيْسَ لَهَا أَبْوَابٌ وَ لَمْ يَكُنْ لِلْأَرْضِ أَبْوَابٌ وَ هِيَ الثَّبْتُ وَ لَمْ تُمْطَرِ السَّمَاءُ عَلَيْهَا فَتَنْبَتَ فَتَقَّقَ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ وَ فَتَقَّ الْأَرْضَ بِالثَّبَاتِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾. فَقَالَ الْأَبَرَشُ وَ اللَّهُ مَا حَدَّثَنِي بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ قَطُّ أَعِدُّ عَلَى فَأَعَادَ عَلَيْهِ وَ كَانَ الْأَبَرَشُ مُلْجِدًا فَقَالَ: أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ إِنْ نَبِيٍّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

ماست که در این فضای ما نازل می‌شود؛ این «سما» غیر از آن سمایی است که ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا﴾؛ آن مربوط به راه شیری و منظومه شمسی و مانند آن است. بنابراین نزول باران، هیچ رابطه‌ای با بحث آسمان و زمین که تکوینی هستند و خلق شده‌اند ندارد، آن روایت هم در ذیل آیه سی سوره «انبیاء» نقل شده است، هم در آیات محلّ بحث، این يك مطلب.

پرسش: دارد ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾.

پاسخ: اما ندارد از آن سماواتی که ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾؛ این جبالی که در آسمان‌ها هست، همین ابرهاست، این فضا و جوّ مراد است، نه آسمانی که «شمس و قمر» در آن هست و طبقات هفت‌گانه و مانند آن دارد. بنابراین آنچه در سوره مبارکه «انبیاء» آمده، با آنچه در سوره مبارکه «فصلت» محلّ بحث است، اینها ناظر به شمس و قمر و راه شیری و امثال آن هست، کاری به مسئله فضا و هوا ندارند و آن دو طایفه آیات هم برای تنظیم خلقت چند روزه اینهاست.

تدبیر آسمان و زمین بر عهده فرشتگان مدبّرات امر

البته همه اینها با تدبیر فرشتگان است که ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.^۴ اینکه در همین آیات سوره مبارکه «فصلت» فرمود: ﴿وَإَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾؛ مدبّراتی هستند که امور آسمان‌ها را تدبیر می‌کنند، چه اینکه درباره زمین هم هست که در روز لازم ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾؛^۵ خدای سبحان گاهی زمین را مخاطب قرار می‌دهد و به زمین می‌گوید که آن امانت‌های خود را عرضه کن و گزارش بده! گاهی هم درباره آسمان‌ها و فرشته‌ها

۴. سوره نازعات، آیه ۵.

۵. سوره زلزال، آیات ۴ و ۵.

می‌گوید که اینها را تدبیر کنید! اینها به تعبیر قرآن کریم جزء «مدبرّات» امر هستند و به دستور خدای سبحان کار انجام می‌دهند که طبق آیه می‌شود: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا﴾.

تایید الهی نبودن بهره‌مندی گنهکاران از نعمت‌های الهی

مطلبی که در بحث‌های قبل مکرّر داشتیم، یکی این ساختار مادی آسمان و زمین است که فرمود از گاز و امثال گاز بود که ما به این صورت درآوردیم؛ دیگر اینکه این خلقت، خلقتی نیست که باطل را راه دهد، چون به حق خلق شده است؛ ظلم در این جا جا ندارد، باطل در این جا راه ندارد، اگر ظلم و بطلانی در این جا راه پیدا کرد، مثل همان جنازه‌ای است که دریا آن را قبول نمی‌کند؛ اگر کسی برود در دریا شنا کند و غرق شود، آب این جنازه را به سوی ساحل می‌راند و در خودش نگه نمی‌دارد. فرمود باطل را نظام نمی‌پذیرد! اگر در سوره مبارکه «اسراء» فرمود ما به عده‌ای کمک می‌کنیم که اینها اهل گناه هستند و به عده‌ای هم کمک می‌کنیم که اهل ثواب می‌باشند ﴿كُلًّا نُّمِدُّ﴾. آیه بیست سوره مبارکه «اسراء» بعد از نقل دو گروه، یعنی بعد از نقل اوضاع مؤمنان و کافران فرمود: ﴿كُلًّا نُّمِدُّ﴾؛ ما هر دو گروه را کمک می‌کنیم، ﴿كُلًّا نُّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ﴾؛ هم به کسانی که در راه ظلم و فساد حرکت می‌کنند ما کمک می‌کنیم و هم کسانی را که در راه عدالت و ثواب هستند؛ البته این امداد از سنخ امداد الهی نیست، بلکه این امداد مادی و به عنوان آزمون است؛ یعنی اگر کسی خواست ربا بگیرد، این طور نیست که ما اصلاً به او پول ندهیم! ما پول را در اختیار همه قرار می‌دهیم، قدرت را در اختیار همه قرار می‌دهیم و همه را آزمایش می‌کنیم: ﴿كُلًّا نُّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ اما ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾؛^۶ او

۶. سوره اسراء، آیه ۲۰.

۷. سوره اسراء، آیه ۱۸.

را گرفتار عذاب می‌کنیم، ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ﴾^۸ سعی او مشکور است. بنابراین این ﴿كُلًّا تُمِدُّ﴾ به معنای امداد

غیبی و تأیید الهی نیست، بلکه به معنای آزمون الهی است!

امتحان بودن بهره‌مندی و بی‌بهره‌گی از نعمت‌های الهی

در سوره مبارکه «فجر» هم همین مضمون هست؛ در سوره «فجر» فرمود ما بعضی‌ها را به مال مبتلا می‌کنیم. در

این دنیا، بعضی مبتلای به ثروت هستند؛ یعنی «ممتحن» و بعضی هم مبتلای به فقر می‌باشند؛ یعنی «ممتحن»؛ یا

بعضی مبتلا به سلامت هستند؛ یعنی «ممتحن» و بعضی هم مبتلا به بیماری می‌باشند؛ یعنی «ممتحن». «ابتلا»؛ یعنی

امتحان و این تأیید الهی نیست. در سوره مبارکه «فجر» فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ

رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾^۹ این جا «دارِ

الْكَرَامَةِ» نیست، «دارِ الْكَرَامَةِ» بهشت است؛ بعضی‌ها را سلامت می‌دهیم، او باید بداند که مبتلا به سلامت است!

بعضی را قدرت می‌دهیم، او باید بداند که مبتلای به قدرت است! بعضی را نعمت می‌دهیم، او باید بداند که مبتلای

به نعمت است! مبتلا یعنی «ممتحن»، ما هر دو گروه را آزمایش می‌کنیم! ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ

نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي﴾؛ یعنی «أكرم» ما آزمودیم! الآن ما که این جا نشستیم - بحمدلله - مبتلا به سلامت هستیم

و آنها که در بیمارستان هستند، مبتلا به بیماری می‌باشند و مبتلا هم یعنی «ممتحن»! به عده‌ای سلامت عطا می‌کند

تا آزمایش کند که اینها از سلامت چه بهره‌ای می‌برند؟ شکر می‌کنند یا نه؟ در راه صحیح صرف می‌کنند یا نه؟ و

يك عده هم مبتلا به مرض هستند، آیا صبر می‌کنند یا نه؟ پس آنها مبتلا به مرض هستند «للسبر» و اینها مبتلا به

۸. سوره اسراء، آیه ۱۹.

۹. سوره فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

سلامت می باشند «لَشُكْرٍ»؛ ثروت این طور است، قدرت این طور است، سلامت این طور است و علم هم این طور است! و «دَارُ الْكَرَامَةِ» بعد از پایان امور است.

این بیان نورانی حضرت امیر مثل سایر بیاناتشان از غُرر روایات است، فرمود: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ [تَعَالَى]»^{۱۰} چه کسی پیروز است؟ چه کسی شکست خورده است؟ چه کسی توانمند است و چه کسی تهیدست است، بعد از «يَوْمَ الْحِسَابِ» معلوم می شود، نه زمان آزمون، «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ [تَعَالَى]». بنابراین سوره مبارکه «اسراء» که فرمود: ﴿كُلًّا نُمِدُّهُ﴾، نه اینکه امداد غیبی می کنیم، بلکه همه را مدد می کنیم و امتحان می کنیم که گاهی همین شخص مبتلا به سلامت است و گاهی مبتلا به مرض، گاهی آن بیمار بیمارستانی مبتلا به سلامت است و گاهی مبتلا به مرض، تمام امور دنیایی مادامی که ما در دنیا به سر می بریم، این امدادها ابتلایی است و آزمون است.

عدم تنافی حق بودن ساختار خلقت با بهره مندی ظالمین

فرمود آنهایی را که به سلامت مبتلا کردیم، می گوید: ﴿رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾، آنهایی را که به فقر مبتلا کردیم می گوید: ﴿رَبِّي أَهَانَنِ﴾، در حالی که نه آن جا اهانت است و نه این جا اکرام، هر دو آزمون است! ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ یعنی «أهَانَنِ» بعد می فرماید: ﴿كُلًّا﴾، نه آن اکرام است و نه این اهانت، تا انسان در دنیا به سر می برد، هر چه دارد آزمایش است. پس به حق خلق شدن نظام به این نیست که اگر کسی قدرتی دارد و قدرت را بی جا مصرف می کند، این با حق بودن ساختار نظام مخالف باشد؛ اصلاً نظام حق، نظام آزمایش است و آزمایش برای آن است که از قوه به فعل بیاید و هر چه در درون افراد است شکوفا شود؛ این نظام حق است، امتحان حق است و مجموع را باید دید، نه خصوصیت مقطعی را!

در مرحله بعد فرمود ما اینها را آزمایش کردیم، بعضی‌ها مطیع بودند و بعضی‌ها بر خلاف نظام تکوین غیر مطیع بودند. (در نظام تکوین؛ یعنی نظامی که چه ما باشیم و چه نباشیم این هست! زمین يك موجود تکوینی است، آسمان يك موجود تکوینی است و مانند آن. تکوین در برابر اعتبار است که اگر انسان نباشد این عناوین نیست؛ مثلاً پرچم فلان رنگ، برای فلان کشور و علامت استقلال فلان کشور است، یا آن قطعه فلز اگر چند عدد باشد و روی دوش کسی باشد علامت فلان درجه است؛ اینها براساس قرارداد و اعتبار است؛ اگر انسان باشد اینها هست و اگر انسان نباشد اینها نیست؛ اما زمین حقیقت تکوینی دارد، آسمان حقیقت تکوینی دارد که چه انسان باشد و چه انسان نباشد، آنها امور تکوینی هستند و اینها امور اعتباری می‌باشند). فرمود ما با «حکمت»، «موعظه حسنه» و با «جدال احسن»^{۱۱} دعوت کردیم و از این به بعد سخن از «تبشیر» و «انذار» است؛ تبشیر را درباره همین گروه مؤمنان در آیه هجده سوره «فصلت» فرمود: ﴿بَجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾؛ متقیان همواره در هر جامعه و ملت و نخله‌ای بودند، نجات پیدا می‌کنند؛ اما کسانی که استکبار دارند و کفر ورزیدند، اینها بعد از اتمام حجّت، يك مدت مهلت داده می‌شوند؛ اهمال در کار نیست، گرچه «امهال» یعنی مهلت هست؛ ولی خدا کسی را «مُهمل» و رها نکرده است: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^{۱۲}؛ اهمال یا رهایی که خدا هیچ کاری با کسی نداشته باشد، این طور نیست! «امهال» هست و مهلت می‌دهد تا توبه کند؛ اما مواظب است که ﴿إِنْ رَّبُّكَ لِالْمُزَادِ﴾^{۱۳}.

۱۱. سوره نخل، آیه ۱۲۵: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

۱۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۱۳. سوره فجر، آیه ۱۴.

فرمود اینها که با اتمام حجت بیراهه رفتند و راه شرك و انحراف را ادامه دادند، اگر این راه را همچنان کجراهه بروند و برنگردند، ﴿فَقُلْ﴾؛ بگو ﴿أَنْذَرْتُكُمْ﴾؛ من شما را انذار دادم - چون «محقق الوقوع» است در حکم ماضی است - ﴿صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ﴾؛ مثل صاعقه عاد و ثمود. این نظام کلی فرق نمی‌کند؛ چه عاد و ثمود گذشته باشد، چه شما! در جریان معاصران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). سه طایفه آیات است که به اینها فرمود: شما به قدرت کنونی خود مغرور نشوید. می‌دانید که حجاز؛ نه کشور صنعتی بود، نه کشور کشاورزی و اقتصادی بود، نه دارای معدن بود؛ آنجا جزء حیاط خلوت دو امپراطوری ایران و روم بود، کسی روی حجاز حساب باز نمی‌کرد! فرمود مبادا شما مغرور شوید که وضع مالی شما خوب است! در سوره مبارکه «فاطر»^{۱۴} گذشت که فرمود کسانی قبل از شما در برابر انبیا مقاومت کردند و به خاک سپرده شدند که شما ﴿مَا بَلَّغُوا مِيعَاتِهِمْ﴾؛^{۱۵} «میعات» یعنی يك دهم؛ شما يك دهم قدرت آنها را ندارید! بعد به جریان زمان فرعون و قارون که می‌رسد، می‌فرماید وضع مالی قارون طوری بود که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾؛^{۱۶} بعد می‌فرماید سخنان موسای کلیم (سلام الله علیه) در قارون اثر نکرد به او فرمود: ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾؛^{۱۷} او حرفی زده که متأسفانه خیلی از ماها هم گرفتار این حرف هستیم، این که اسلامی حرف می‌زنیم و - متأسفانه - قارونی فکر می‌کنیم؛ او گفته ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛^{۱۸} من خودم زحمت کشیدم و پیدا کردم! همین حرفی که متأسفانه در میان ما رایج است؛ من خودم درس خواندم و عالم شدم! من خودم زحمت کشیدم و به جایی رسیدم و مال پیدا کردم!

۱۴. سوره فاطر، آیه ۲۵ و ۲۶؛ ﴿وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾.

۱۵. سوره سبأ، آیه ۴۵.

۱۶. سوره قصص، آیه ۷۶.

۱۷. سوره قصص، آیه ۷۷.

۱۸. سوره قصص، آیه ۷۸.

قارون هم بیش از این نگفته بود! گفت من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم و اختیار مالم به دست خودم هست:

﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾. با آن بیان قرآن می‌فرماید که وضع سرمایه قارون این بود که ﴿مَا إِنِّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ

بِالْعَصْبَةِ﴾، بعد فرمود او را از بین بردیم، يٰك؛ ﴿أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ﴾؛ قبل از او را، ﴿مَنْ هُوَ أَشَدُّ

مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾،^{۱۹} این دو؛ قبل از قارون سرمایه‌دارتر و متمکن‌تر از او هم بودند، پس این سه مقطع

می‌شود؛ حالا قبل از آنها چه کسانی بودند و چطور بودند، جریان عاد و ثمود می‌تواند یکی از آن مصادیق باشد.

پس قبل از قارون سرمایه‌داران سنگین‌تری بودند، بعد نوبت به قارون رسید، بعد نوبت به سرمایه‌داران حجاز رسید

که درباره این گروه سوم فرمود: ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾، درباره گروه دوم فرمود: ﴿مَا إِنِّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ

بِالْعَصْبَةِ﴾ و درباره گروه سوم که در حقیقت گروه اول می‌باشند فرمود: ﴿أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾ از قارون

بودند. فرمود اینها نگویند ما نیرومند هستیم و از ما قوی‌تر چه کسی است؟ از شما قوی‌تر کسی است که عالم را

آفرید! همیشه آن قوه قاهره بالای سر شماست، مدیر و مدبر شماست و کار شما به دست اوست که شما را به این

نعمت رسانده و آزمایش کرده که شما حداکثر بهره را ببرید و بدانید که در برابر تمام نعمت‌ها مسئول می‌باشید.

سرّ تکذیب همه انبیا شمردن عدم اطاعت مشرکان

از اینکه ما انبیا را فرستادیم که از هر طرف انبیا محیط بودند. دو حرف است: یکی اینکه برای بعضی از شهرها و

منطقه‌ها مثل «حجر» يٰك پیغمبر بیشتر نبود؛ سوره مبارکه «حجر» که به نام این شهر است، ظاهراً اصحاب «حجر»

بیش از يٰك پیغمبر نداشتند؛ ولی تعبیر قرآن این است که ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾^{۲۰} که جمع محلاً به

الف و لام می‌آورد؛ یعنی اینها همه انبیا را تکذیب کردند. در جریان عاد و ثمود دارد که ﴿الرُّسُلِ﴾ آمدند - با جمع

۱۹. سوره قصص، آیه ۷۸.

۲۰. سوره حجر، آیه ۸۰.

محلاً به الف و لام - و اینها همه را تکذیب کردند. آیا انبیای فراوانی، برای «حجر» و امثال «حجر» آمدند؟ یا برای منطقه عاد و منطقه ثمود آمدند؟ یا حرف يك پیغمبر، حرف همه انبیاست؟ انبیا از آن جهت که از خودشان سخنی ندارند و از «الله» سخن دارند و حرف «الله» از آدم تا خاتم یکی است، زیرا این برهان آیه سوره مبارکه «نساء»

يك برهان جامعی است و تنها حقانیت و وحدت قرآن را در بر ندارد، در آن جا فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^{۲۱} برهان این آیه سوره مبارکه «نساء» این است که قرآن حق است و کلام «الله» است، چرا؟ برای اینکه اگر کلام بشر بود در طول نزدیک يك چهارم قرن که این اختلافات جنگ و صلح بود، هجرت و غیر هجرت بود، فقر و غنا بود، در حال عادی بود، در حال حکومت و امثال آن بود، کتابی که در طی بیش از ۲۳ سال در این زمان تنظیم می شود، آیات آن باید با هم اختلاف داشته باشند، چون بشر سهو دارد، نسیان دارد، تکامل دارد؛ ولی صدر و ساقه این کتاب یکی است! اگر این کتاب از نزد غیر خدا بود، در آن اختلاف راه پیدا می کرد، این مقدم؛ «و لكنّ التالی باطل فالمقدّم مثله»، هیچ اختلافی در آن نیست! برای اینکه ﴿كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي﴾^{۲۲} و هیچ اختلافی در آن نیست! این برهان اختصاصی به قرآن ندارد و شامل تورات و انجیل می شود؛ اختصاصی به تورات و انجیل هم ندارد، همه کتاب های آسمانی که از نزد خدا هستند، مشمول این برهان می باشند؛ یعنی آنچه را خدای سبحان بر آدم (سلام الله علیه) تا خاتم (سلام الله علیهم اجمعین) نازل کرد، مشمول این برهان سوره «نساء» است، چون اینها «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» هستند و اگر «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» نبودند اختلاف داشتند، در حالی که هیچ اختلافی نیست و نشانه آن هم این است که هر پیامبری آمد، وقتی سخن از پیامبر قبلی به میان می شد ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^{۲۳} بعدی می گوید که قبلی هر چه گفت، درست گفت؛ منتها مقطع «شریعت» و «شرعة» و

۲۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

۲۲. سوره زمر، آیه ۲۳.

۲۳. سوره بقره، آیه ۹۷.

«منهاج» جد است که ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾؛^{۲۴} هر ملتی و هر دینی برابر شرایط زمان و زمین، احکام خاص خود را دارد؛ فلان ملت چند رکعت نماز می خواندند و به کدام طرف نماز می خواندند، ما چند رکعت نماز می خوانیم و به کدام طرف نماز می خوانیم، اینها جزئیاتی است که جزء «شیرعة» و «منهاج» است، نه جزء «الاسلام» و «الدین»، چون ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، لکن این خطوط کلی یکی است؛ اگر خطوط کلی یکی است، پس هر پیغمبری به هر سرزمینی که برود، حرف همه انبیا را می زند و اگر مردم آن سرزمین آن يك پیغمبر را تکذیب کنند، همه انبیا را تکذیب کردند! این چنین نیست که با جمع محلاً به الف و لام در قصه «حجر» که ﴿لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ «المرسَلین» که به شهر «حجر» رفتند و در این جا هم که برای قوم عاد «الرسَل» رفتند - جمع محلاً به الف و لام - همه انبیا که برای آنها رفتند! چون حرف همه انبیا یکی است و اینها حرف پیغمبر خودشان را تکذیب کردند، پس حرف همه انبیا را تکذیب کردند، زیرا کل واحد از انبیا ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ است، ﴿إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ﴾، البته علمایی که از قبل ماندند و علمایی که جزء انبیای معاصر بودند، از هر طرف سخنان انبیا را به اینها می گفتند، ﴿إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ﴾ که ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾، این حرف مشترك همه انبیاست که توحید است: خدا هست، ما را آفرید، ما را می پروراند، معبود ماست، قضای ما، روزی ما، حیات ما و مرگ ما به دست اوست: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾.

عوامل تعذیب مشرکان

آنها گفتند اگر نبوت حق بود، خدا فرشته ها را می فرستاد، برای اینکه انسان آن مقام را ندارد: ﴿قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾، اینها حاضر نبودند که انسان را به عنوان رسول بپذیرند؛ اما این سنگ و گِل را به عنوان ربّ و معبود قبول کردند، این «كَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا». ﴿قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾ که در اوایل

سوره مبارکه «انعام» این شبهه گذشت و پاسخ داده شد. ﴿فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾، این حرف آنها بعد از اتمام حجت بود و آن اندازی که دامن گیر اینها شد این بود که ﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾، تنها این نبود که دین نداشتند، بلکه مستکبرانه و ﴿بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ در زمین زندگی می کردند؛ یعنی بر خلاف جهت آب شنا می کردند و در حالی که نظام به حق خلق شد، اینها ﴿بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ عمل می کردند که سرکوب شدند. بعد گفتند: ﴿وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا﴾؛ مگر فکر نمی کردند و مگر با رأی خود نیافتند که ﴿أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾، اینها ﴿كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾؛ - این ﴿كَانُوا﴾ فعل مستمر را نشان می دهد - بعد از روشن شدن حق دائماً آیات الهی را انکار می کردند که ما آنها را به کیفر اعمالشان گرفتیم.

عذاب قوم عاد با بادِ عذاب و تفکیک غیر مؤمن از مؤمن

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾؛ بادِ عذاب، رسالت الهی را به عهده دارد، چون رسالت الهی را به عهده دارد، اگر در يك کوی و برزنی این تندباد وزید و مؤمنی داشت عبور می کرد، کاری به او ندارد، چون يك باد عادی نیست که اگر بیاید فرقی بین خانه مؤمن و غیر مؤمن نگذارد و بین مؤمن و غیر مؤمن فرقی نباشد، این طور نیست! این باد رسالت الهی را به عهده دارد! این طوفان باد و این سونامی «أَوَمَا شئتَ فسمه» که آمد، آن چند نفری که در آن شهر مؤمن بودند سالم ماندند و بقیه از بین رفتند. ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا﴾؛ تندبادِ سرد و تند ﴿فِي أَيَّامٍ نَحِساتٍ﴾. درباره بعضی از آیات دارد که ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾؛^{۲۵} هفت روز و هشت شب این باد دامن گیر این قوم بود و اینها را مانند ﴿أَعْجَازُ نَحْلِ خَاوِيَةٍ﴾ قرار داد.

بحثی پیرامون نحس بودن ایام عذاب برای قوم عاد

این ایام هم برای اینها ایام نحسی بود. مستحضرید که زمان و مکان را آن «متزمن» و «متمکن» سعد و نحس می‌کنند، وگرنه زمان مقدار حرکت است که نه سعد است و نه نحس است! روزی که برای کفار نحس بود ﴿فِي أَيَّامٍ نَحِساتٍ﴾ همان ایام برای پیغمبر و مؤمنان ایام «سعدات» بود.

يك بيان نورانی در نهج/البلاغه از وجود مبارك حضرت امیر(سلام الله علیه) است که کسی به حضرت عرض کرد شما امروز نروید، چون برابر سعد و نحس، اگر کسی به میدان جنگ برود کشته می‌شود و شکست می‌خورد. حضرت فرمود اگر کسی شما را تصدیق کند، توحید الهی او آسیب می‌بیند، چون معلوم می‌شود که مبدأ را قبول ندارد؛ من هم امروز دارم به جنگ می‌روم و رقیب من هم امروز دارد به جنگ می‌آید، اگر «روز» نحس است، او هم باید شکست بخورد، چطور برای او نحس نیست و برای من نحس است؟! روز که نمی‌تواند نحس باشد!^{۲۶}

يك بيان نورانی در تحف/العقول از امام هادی(سلام الله علیه) است که آن‌جا حضرت فرمود شما گناهان خودتان را روی زمان می‌گذارید، روز چه گناهی کرده که نحس یا سعد شده است؟!^{۲۷} شما جرمی که دارید در فلان روز گرفتار تنبیه و توبیخ می‌شوید و خیال می‌کنید که آن روز، روزِ نحسی بود! همان روز برای خیلی‌ها روز سعد بود، میلاد بود، جشن بود، نکاح بود که خیر دیدند، برکت دیدند و فیض نصیب آنها شد! پس زمان ذاتاً ظرف مظروف است، در این ظرف هر چه ما بریزیم به ما پاسخ می‌دهد؛ خودش خالی است، این‌طور نیست که این روز ذاتاً نحس باشد یا ذاتاً سعد باشد؛ اگر يك حادثه خوبی مثل «لیله قدر» اتفاق افتاد، باید به مناسبت آن «مظروف» از آن بهره

۲۶. نهج البلاغه (للمصباحی صالح)، خطبه ۷۹: «...فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَاسْتَعْتَى عَنِ الْإِسْعَاتِ بِاللَّهِ فِي ثَلِثِ الْمَحْبُوبِ وَ...».

۲۷. تحف العقول، ص ۴۸۲ و ۴۸۳: «وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) وَ قَدْ نَكَبْتُ إصْبَعِي وَ تَلَقَّانِي رَاكِبٌ وَ صَدَمَ كَيْفِي وَ دَخَلْتُ فِي رَحْمَةٍ فَخَرَقُوا عَلَيَّ بَعْضَ ثِيَابِي فَقُلْتُ كَفَانِي اللَّهُ شَرَكٌ مِنْ يَوْمٍ فَمَا أَشْمَكَ فَقَالَ (عليه السلام) لِي يَا حَسَنُ هَذَا وَ أَنْتَ تَغْشَانَا تَرْمِي بِذَنْبِكَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ...».

گرفت! اگر يك حادثه جهانی در يك روز مثل روز عاشورا اتفاق افتاد، باید از آن پند گرفت، وگرنه خود این زمان ذاتاً نه نحس است و نه سعد! همین چند روزی که برای کفار نحس بود، برای مؤمنین و پیغمبر آن ایام سعد بود.

لزوم تفکیک بحث سعد و نحس ایام از تأثیر اجتماع ستارگان

پرسش: اصلاً در بعضی از روایات وارد شده که مثلاً در فلان روز سفر نکنید.

پاسخ: بله، در همان روایت دارد: «سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»^{۲۸} صدقه بدهید و سفر کنید، آن برای حادثه‌هایی می‌باشد که اتفاق افتاده است؛ البته در همان روزها که در تقویم دارد قمر در عقرب است، این مربوط به روز نیست، برای اینکه ما از موجودات آسمانی جدا نیستیم و آنها هم از ما جدا نیستند، این قمر که این مدار ۳۶۵ درجه را در ۲۹ روز یا سی روز طی می‌کند؛ یعنی روزی دوازده الی سیزده درجه سیر می‌کند، وقتی در برابر برج عقرب قرار گرفت، چند تا ستاره هست که به صورت عقرب در می‌آید. حرف لطیفی جناب شیخ اشراق دارد - عقرب يك چیز بدی است یا برج «سرطان» هم همین‌طور است، «سرطان» یعنی خرچنگ که یک واژه عربی است و این بیماری هم که خدا کسی را مبتلا نکند، مثل خرچنگ است که همه قسمت‌ها را از هر طرف می‌گیرد و به همین علت به آن «سرطان» گفتند. چند ستاره به شکل «سرطان» هستند که به آنها می‌گویند برج «سرطان» و چند ستاره به شکل ماهی می‌باشند که به آنها «حوت» می‌گویند؛ این «جدی»، «دلو»، «حَمَل»، «ثور»، «حوت» و اینها حیواناتی هستند که این چند ستاره به آن صورت درمی‌آید، چند ستاره هم که به صورت «ترازو» درآمده است، به آنها «میزان» می‌گویند - حرف جناب شیخ اشراق این است که این افرادی که دور هم جمع می‌شوند، هر کدام از آنها ممکن است که آدم صالحی باشند؛ ولی وقتی رفتند گروهی را با هدف بدی تشکیل دادند، می‌شود هیئت «عقرب» و «سرطان»! می‌شود انجمن «عقرب» و «سرطان»! تَكَ تَك اینها ستاره با فروغ و نور هستند؛ امّا برای مطلب بدی

۲۸. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۷۹.

جمع شدند که دور هم جمع می‌شوند و خروجی اینها هم چیز بدی است. برج «عقرب» این‌طور است! برج «سرطان» هم این‌طور است!

این قمر که دارد حرکت می‌کند، اگر معادل و روبه‌روی برج عقرب باشد، بالأخره آن برج، ستاره‌های فراوانی است که میلیون‌ها اثر در عالم دارند، این هم کوکبی است که میلیون‌ها اثر دارد؛ نه زمین از آنها جداست و نه زمینی‌ها از آنها جداست! ما راهی برای نفی این بیانات نورانی که فرمودند اگر در برج عقرب بود سفر نکنید و نکاح نکنید نداریم، بلکه می‌شود تأیید کرد که اثر دارد و این مربوط به زمان نیست، این مربوط به موجوداتی است که اگر فلان حالت پیش آمد در ما اثر دارند. پس دو امر است: يك امر علمی است که بالأخره این «قمر» که دارد حرکت می‌کند و ما با آن ارتباط داریم، معادل آن چند ستاره شد که صورت «عقرب» دارند یا صورت «سرطان» دارند بی‌اثر نیست و ما هیچ راهی برای نفی آنها نداریم؛ اگر روایت معتبر باشد «نأخذ به قطعاً»؛ امّا زمان از آن جهت که زمان هست ظرف است. «لیله قدر» را چرا ما محترم می‌شمیریم؟ لیله قدر با لیالی دیگر فرق دارد؛ امّا نه برای این زمان، بلکه برای نزول قرآن! آن «مظروف» است که به این ظرف شرف داد و به احترام آن «مظروف» این شب پُربرکت شد. چرا ما روز عاشورا را روز آموزش جهانی می‌دانیم؟ خود این زمان این‌طور بود یا برای آن حادثه مهمّی است که پیش آمد؟ «مظروف» را از ظرف جدا کنیم، «مظروف» واقعی است که اثربخش است، آثار فراوانی دارد و هیچ حرفی در آن نیست؛ امّا ظرف از آن جهت که ظرف است، نه سعد است و نه نحس، اگر مطلب تلخی در ظرفی برای تبهکار ریخته شد، همان روز برای مؤمنان آن عصر رحمت و برکت و سعد است؛ با توجه به این مطالب، در جریان قمر در عقرب و امثال آن گفتند: «سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»، يك؛ صدقه بدهید و سفر کنید، دو؛ نگفتند سفر کلاً ممنوع است!

پرسش: چرا ماه صفر نحس است؟

پاسخ: به علت آن حوادثی که پیش آمد، چه حوادث تلخ‌تری از ماه صفر! آن حوادث سنگین شام مگر کم بود!

حوادث کوفه مگر کم بود؟ حوادث شام مگر فراموش شدنی بود؟

عذاب خزی پیامد نافرمانی قوم عاد از دستورات الهی

فرمود اینها این کار را کردند ﴿لَنَذِقَنَّهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ که تازه این برای دنیا بود؛ امّا ﴿وَلَعَذَابُ

الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾. سوخت و سوز يك مطلب است، «مسلوب‌الحیثیه» شدن و آبروریزی چیز دیگر

است؛ اینها که مستکبرانه به سر می‌بردند، در دنیا عزیز بودند، يك؛ این عزّتشان عزّت بی‌جا و کاذب و دروغین بود،

دو؛ چون ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۱، اگر عزّت اینها دروغ است، ذلّت اینها راست است، سه؛ روزی که همه حقایق و

صدق‌ها ظهور می‌کند قیامت است و ذلّت اینها که امر حقیقی و صادق است باید ظهور کند چهار و پنجم آیاتی

است که می‌گوید اینها آن روز رسوا هستند که عذاب «هون» برای اینهاست، عذاب «مهین» برای اینهاست. این

چند طایفه که دارد اینها رسوا می‌شوند، برای اینکه عزّت اینها بی‌جا بود، اگر عزّت گروهی بی‌جا بود ذلّت اینها

درست است و اگر ذلّت اینها درست بود، روز قیامت که روز حق و صدق است ذلّت اینها باید در بیاید؛ لذا

می‌فرماید اینها رسوای روز قیامت هستند که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»